

افسانه غرائق

یا افتراء بر تو حید

در میان خوانندگان ما شاید کسانی باشند که بخواهند ریشه افسانه «غرائق» را که برخی از تاریخ نویسان اهل تسنن نقل کرده اند بدست آورند ، و ضمناً بفهمند که چه دست‌هایی پشت پرده تاریخ اسلام مشغول جعل و نشر اکاذیب بوده است .

یهود و بالآخر پشویان و احبار آنها از دشمنان شماره یک اسلام بوده هستند ، گروهی که از آنها بظاهر ایمان آورده بودند مانند کعب و غیره ، همواره بسا ساختن دروغها و پخش اخبار بی اساس از زبان انبیاء ، حقایق درخشان اسلامی را می پوشانیدند و برخی از نویسندگان مسلمان از روی حسن ظن به موم همکیشان ، بدون بررسی بیشتری آنها را در ردیف حدیث و تاریخ تدوین مینمودند .

ولی اکنون که دانشمندان مجال بیشتری برای بررسی اینگونه مطالب دارند و بالآخر بر اثر مسامحه گروهی از دانشمندان مسلمین ، اصول و قواعدی برای تشخیص حقایق تاریخی از افسانه‌های خیالی بوجود آمده است . از این نظر - هرگز برای یک نویسنده دینی دوائیست که آنچه را در کتابها ببیند یا بشنود یک امر مسلم تلقی کند ، و بدون رسیدگی بپذیرد .

افسانه غرائق

سران قریش مانند «ولید و عاص» ، «اسود» و «امیه» با پیامبر ملاقات نمودند و در خواست کردند که برای رفع اختلاف طرفین خدایان بکد بگردانند و در نتیجه ، از مزایای معنوی هر دو گروه بهره مند باشند ، در چنین وضع سوره «الکافرون» در پاسخ درخواست آنان نازل گردید ، و پیامبر مأمور گشت که در پاسخ آنها چنین بگوید لا اعبد

ما تعبدون ولا انتم عابدون ما اعبد : من آنچه را شما میپرستید ؛ عبادت نمیکنم ؛
و شما نیز پرستنده خدای من نخواهید بود .

ولی مع الوصف پیامبر زیاد مایل بود ، که با قوم خود کنار بیاید و با خود میگفت
ایکاش دستوری نازل گردد ، که فاصله قبیله خود را از هم کمتر سازد ، روزی در کنار کعبه
باصدای دلنشین خود ، سوره والنجم را میخواند ، هنگامیکه باین دو آیه رسید : افر ایتهم
اللات والعزی ، ومناة الثالثة الاخری : مرا از «لات» و «عزی» و «منات» (نام -
های بتان بت پرستان بودند) خبر دهید ؛ ناگهان شیطان بر زبان او این دو جمله را
جاری ساخت : تلك الغرائق العلی وان شفاعتھن تر تجی : اینها «غرائق» عالی -
مقامند شفاعت آنها مورد رضایت است . سپس باقی آیات را خواند و هنگامیکه بآیه سجده
رسید ، خود پیامبر و تمام حضار ، اعم از مسلمان و مشرک ، سجده کردند ، جز «ولید»
که بر اثر پیری موفق بسجده نشد .

غلفه و شادی در میان مسجدیان در گیر شد ؛ و مشرکان گفتند که «محمد» خدایان
مارا به نیکی یاد کرده است ، خبر صلح «محمد» با قریش بگوش مهاجران مسلمان «حبشه»
رسید ؛ و صلح قریش با «محمد» وسیله شد که گروهی از آنها از اقامتگاه خود (حبشه)
برگشتند ولی پس از بازگشت ، دیدند وضع دو مرتبه دگرگون شده و فرشته وحی بر
پیامبر نازل گردیده و او را باردگر به پیکار با مشرکان مأمور ساخته ؛ و گفته است که
این دو جمله را شیطان بر زبان تو جاری ساخته است ، و من هرگز چنین جمله هائی
نگفته بودم .

این است خلاصه این افسانه که خاورشناسان بسیار مایلند که این افسانه را با آب و تاب
نقل کنند .

يك محاسبه ساده در پیرامون این داستان

شما فرض کنید که «محمد» از برگزیدگان آسمانی نبود ، ولی هرگز نمیتوان ،
ذکوات و کاردانی ، و عقل و خردمندی او را ، انکار نمود آیا هیچ خردمندی دست یچنین
کاری میزد ؟ ! هوشمندی که ببیند که روز بروز گامهای بلندی بسوی هدف برمیدارد ، و
صفوف پیروان او هر روز فشرده تر و شکاف در صفوف دشمن بیشتر میشود ، مع الوصف دو چنین
زمینه کاری میکند که دوست و دشمن نسبت باو بدین گردد ؟ .

عقل و خردمندی مردیکه در طریق تأمین هدف از عموم فامیل سلب استراحت نموده
بود ، و بطور مکرر دست آوردن آرزوی خود ؛ تالب مرگ میرفت هرگز باوا اجازه

نمیدهد که دست بچنین سازشکاری بزند ، زیرا این کردار ، سبب میشود که دومرتبه فرسنگها عقب بر گردد ، ؛ و در برابر يك نفع احتمالی ، لذیذترین نتایج عمر خود را از دست بدهد ؛ شما باور میکنید که فردیکه تمام مناصب و ثروت قریش را ، در راه آئین توحید ترك گفته بود ، باردگر ترویج از آئین شرک و دینی نماید . نه ! ما هرگز دربارهٔ يك فرد مصلح ، يك سیاستمدار باهدف چنین احتمال را نمیدهیم ؛ ناچار رسد به پیامبر خدا .

قضایوت خرد دربارهٔ این داستان

۱ - آموزگاران و معلمان الهی بحکم خرد همواره بوسیلهٔ نیروی عصمت از هر - گونه خطا معفو شوند ، و اگر آنان نیز بناشود در امور دینی دچار اشتباه و خطا شوند ، اساس اعتقاد مردم بسختی که از او میشوند فرو میریزد ، بنابراین باید چنین باوه سرانجامها را با عقاید متقنهٔ خود بسنجیم ، و با عقاید محکمه خود ، متشابهات و مبهمات تاریخی را حل نماییم . در اینصورت عصمت «معصم» در تبلیغ آئین آسمانی ، مانع از اتفاق چنین حوادث میگردد .

۲ - بابه افسانه اینست که پیامبر در انجام وظیفه ای که خدا بردوش او گذارده بود ، خسته شده بود ؛ و انحراف و دوری قوم بت پرست خود ، بر او سنگین آمده ، دنبال چاره ای بود ، که راهی برای اصلاح وضع آنها پیش بگیرد . ولی بحکم خرد باید انبیاء ، پیش از حد صابر و بردبار باشند ، در تحمل و شکیبائی ضرب المثل عام و خاص کردند ، هرگز فرار از چپه را در سر نبروراندند .

اگر این افسانه يك سرگذشت صحیح و پای بر جایی باشد ، نشانهٔ اینست که قهرمان گفتار معان صبر و تحمل را از دست داده بود ، روح او افسرده و حالت خستگی کاملی پیدا کرده بود ، و این مطلب با قضایوت خرد دربارهٔ انبیاء سازگار نیست ، و با آنچه از زندگانی آنحضرت در گذشته و آینده در دست داریم هرگز قابل تطبیق نیست سازنده این داستان تصور نکرده است ؛ که باقی آیات قرآن گواهی بر بطلان آن میدهد زیرا خدای پیامبر با او نوبت داده که هرگز باطل در آن راه نخواهد یافت و هرگز سخن باطل و بی اساس ، که از مصدر وحی و ربوبیت صادر نشده است در او وارد نخواهد گشت چنانکه میفرماید : لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه (نصلت : ۴۲) و نیز با و وعده قطعی داده که در تمام دوران تاریخ بشریت قرآن را از هر گونه پیش آمد بد نگاه خواهد داشت چنانکه فرموده : انالحن لزلنا لئذ کر و اناله لحافظون (حجر : ۹) مع الوصف چطور ، یکفرد رانده در گاه خدا (شیطان) توانست ؛ بر برگزیده خدا ، پیروز

آید ، و در قرآن اودريك اجتماع انبوه ، باطلی را جای دهد ، و قرآنی را که اساس آن روی مبارزه بابت پرستی است ؛ بار دیگر مروج دستگاہ بت پرستی سازد .

شگفتا ! سازنده این افسانه نمۀ بسیار ناموزونی را در جای نامناسبی ساز کرده و درجائی بر توحید افتراه بسته است که چند لحظه قبل خود قرآن بتکذیب آن برخواسته است ، زیرا خدا در همین سوره تحت آیہ های ۳ و ۴ چنین میفرماید : **وما ينطق عن الهوى ان هو الا وحى يوحى** : از روی هوس سخن نمیگوید ، این قرآن نیست مگر وحی که باونازل گردیده است ؛ ولی چطور خدا با این نوید قطعی پیام بر خود را بی نگهبان گذارد و اجازه داد ، شیطان در دل و مدارک عقلی او تصرف کند ؛ و بلافاصله او را وادار کرد که - **العیاذ بالله - از روی هوس سخن بگوید ؟!**

از اینکه درباره این داستان ؛ بیش از ارزش آن سخن میگوئیم ، بسی منفعلیم ، ولی اینها يك سلسله ادله عقلی است که برای کسانیکه ، به نبوت و رسالت او ایمان دارند سودمند است ولی برای خاور شناسی که هنوز کانون وجودش بانور ایمان بر رسالت او روشن نگشته است ، بلکه برای بی ارزش ساختن آئین او دامن به ترویج و صحت آن میزند ، این وجوه کافی نیست ، باید از طریق دیگر با او وارد گفتگو شویم :

تکذیب داستان از طریق دیگر

متن تاریخ ، حکایت میکنند که هنگامیکه رسوا خدا این سوره را میخواند بزرگان قریش ؛ که اکثر از استوانه های فن سخن و از قهرمانان میدان فصاحت و بلاغت بودند در مسجد حضور داشتند ، از آنجمله «ولید» حکیم و سخن ساز عرب ، که بفکر و خردمندی و هوشمندی در میان آنها معروفیت بسزائی داشت حضور داشت و همگی این سوره را تا پایان که با آیه سجده تمام میپذیرد گوش دادند و سجده کردند .

ولی این جمعیت که پایه گزاران فصاحت و بلاغت و نکته سنجان سخنند ، چطور به دو جمله ای که مشتمل بر تعریف از خدایان آنها است ، اکتفاء کردند ، در صورتیکه ، ماقبل و مابعد این دو جمله سراپا سرزنش و بدگویی از خدایان آنها است .

سازنده این دروغ شاخدار ؛ آنان را چگونه افرادی فرض کرده است گروهیکه زبان آنها عربی بود ، و در تمام جامعه عرب ، از بی افکنان فن فصاحت و بلاغت شمرده میشدند ، و کنایات و اشارات (تا چه رسد به تصریحات) زبان خود را بهتر از همه میفهمیدند - بمع الوصف چطور بدو جمله کوتاهی که در تعریف خدایان آنهاست ، اکتفاء کردند ، و از ماقبل و مابعد این دو جمله غفلت ورزیدند هرگز افراد عادی را نمیتوان با جمله هایی چلب

نمود، که آغازه یابان آنها متضمن بدگویی از مرام آنها باشد، ولی فقط در اثناء دو کلمه کوتاه در تعریف و تقدیس مرامشان وارد گردد.

اینک ما آیات مربوطه را مینویسیم، و بجای این دو جمله نقطه میگذاریم و ترجمه آنها را یاد آور میشویم، شما ملاحظه کنید، و به بینید واقماً میتوان این دو جمله را در اثناء این آیات جای داد، که همگی در ذمّه بدگویی از بتان وارد شده است، یانه؛ اینک آیات: افرأیتم اللات والعزی ومناة الثالثة الاخری الکم الذکر وله الانثی تلك اذ اقسمة ضیزی؛ ان هی الاسماء سمیتموها انتم و آبا تکم ما انزل الله بهامن سلطان: مرا از لات و عزی و منات که سومین بت است، خبر دهید... (۱) آیا پسر از آن شماست، و دختر خاص خداست، این یک قسمت ظالمانه است بتان جز نامهایی بیش نیستند که شما و پدرانتان نامیده اید، و خدا هیچ حاجتی در باره آنها نازل نکرده است و آننگوی یک مرد متوسط الادراک حاضر میشود، با جمله های ضد و نقیض از دشمنی با کسیکه ده سالست تیشه بریشه آئین او میزند، و موجودیت و استقلال او را بخاطر افکنده است دست بردارد، و با او کنار بیاید.

دلیل لغوی بررد افسانه

دانشمند عالی مقام مصر؛ مدعی است که هرگز در لغت و اشعار عرب لفظ «غرانیق» درباره خدایان آنها بکار نرفته است و «غرنوق» و «غرنیق» در لغت آمده؛ ولی معنی آن مرغ آبی سیاه یا سفید؛ و با جوان سفید و زیبایی است، و هیچیک از این معانی با معنای خدایان سازگار نیست.

گواه برخی از خاورشناسان: «سرو بلیام مویر» افسانه «غرانیق» را از قطعیات تاریخ شمرده است و گواه وی اینست که: «سه ماه بیشتر از مهاجرت حبشه نگذشته بود، و مسلمانانی که با آن سرزمین مهاجرت کرده بودند در پناه نجاشی آسوده میزیستند، اگر خبر نزدیکی «محمد» و صلح با قریش بآنها نرسیده بود، بهوس دیدار کسان خود بمکه بر نمیگشتند، بنا بر این محمد باید برای صلح جوئی خود، وسیله ای بوجود آورده باشد؛ و این وسیله همان داستان غرانیق است.»

ولی باید از این خاورشناس محترم پرسید؛ اولاً، چه لزومی دارد که مراجعت آنها روی یک خبر صحیحی باشد؛ روزی نیست که بوالهوسان، سودجویان هزاران خبر دروغ میان هموعان خود پخش نکنند، چه بسا احتمال می رود، گروهی بمنظور

(۱) بجای نقطه ها ترجمه این دو جمله را که عبارتست از: «اینان غرانیق عالی مقامند شفاعت آنها مورد رضایت است»، بگذارید، سپس قطعاً خواهید دید، که سر تا پا تناقض خواهد بود.

باز گرداندن آنها از حبشه ، خبر صلح و معاهده را باقریش جعل کرده باشند ، تامسافران را روی این خبر بسوی اوطان خود باز گردانند ، ولذا گروهی باور کردند ، و برگشتند و عده ای گول این شایعات را نخوردند ، و در اقامتگاه خرابه نف نمودند .

ثانیاً : فرض کنید که پیامبر خواسته بود که از در صاج و صفا وارد شود ، ولی مگر اساس صلح فقط بستگی بجمل این دو جمله داشت ؛ بلکه يك وعده مساعد ، يك سكوت مطلق در پیرامون عهده آنها ، کافی بود ، که قلوب آنها را بخود جلب نماید .

خلاصه : برگشتن مسافران دلیل بر صدمه تا این 'سانه نیست و صفا نیز توقف بگفتن این جمله ندارد .

برخی از آیات را که گاهی گفته میشود اشاره بهمین داستان است ، در پیش تفسیر کاملاً بمفاد آنها رسیدگی خواهد شد ، از آنجا که بحث ما فقط جنبه تاریخی دارد از تفسیر آنها خودداری مینمایم .

و در پایان نیز میگوئیم : دکتر محمد حسین هیکل وزیر اسبق فرهنگ مصر در رد سخن خاور شناس مزبور دچار تناقض گویی غریبی شده است که برای خوانندگان کتاب وی پس از تأمل مختصری روشن است .

دکتر جزائری

از آبادان

انگشت نگاری!

برای اثبات بزه در گناهکاران یا عدم آن آثار انگشت های آنها را ثبت مینمایند و انگشت سیاه و پنجم ارزش زیاد تری دارد ولی بهر جهت امروزه هر ۱۰ انگشت دست را بر روی کاغذهای مخصوص ثبت و ضبط میکنند با مرکب آنها را سیاه و بر روی کاغذ منمکس مینمایند تا کتون دواتر مشابه انگشت سیاه دو تمام دنیا شبیه هم نبوده و این علامت را بر روی سینارهیز ؛ کاغذ کارد ، چوب کبریت ؛ قلم ، دوات و خلاصه بر روی همه اشیاء جستجویی - کنند با پاشیدن گردی سفید یا سیاه رنگ یا خاکستری همه آثار گذارده شده از انگشتان بر روی اشیاء واضح میشود و آیا این علم چیز تازه ایست ؟ خیر ! زیرا در قرآن مجید مینویسند :

یوم تشهد علیهم ایدیهم وارجلهم بما كانوا یعملون - در روز ستاخیز دست و پا گواهی میدهند بآنچه انسان انجام داده است .